

مجلس اُنسِ حریفان را هم از تصحیف اُنس

در تنوره، کیمیای جانِ جان افشانده‌اند

(دیوان، ص ۱۰۶)

کیمیای جانِ جان

گزارش چهار قصیده از دیوان خاقانی شروانی

تألیف

دکتر احمد سی‌پیر، ارشاه

سرشناسه	غنی پور ملک‌شاه، احمد، ۱۳۴۸
عنوان قراردادی	دیوان. برگزیده. شرح
عنوان و نام پدیدآور	کیمیای جان جان، گزارش چهار قصیده از دیوان خاقانی شروانی / تألیف احمد غنی پور ملک‌شاه
مشخصات نشر	تهران: اندیشه برتر، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	۳۴۰ ص
شابک	۹۷۸۹۶۴-۹۳۳۳۹-۶۰
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	گزارش چهار قصیده از دیوان خاقانی شروانی
یادداشت	کتابنامه: ص ۳۳۵-۳۲۵. همچنین به صورت زیرنویس
موضوع	خاقانی، بدیل بن علی، ۵۹۵-۵۲۰ ق. دیوان - نقد و تفسیر
موضوع	شعر فارسی - قرن ۶ ق. تاریخ و نقد
شناسه افزوده	خاقانی، بدیل بن علی، ۵۹۵-۵۲۹ ق. دیوان. شرح
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۴ ک ۹۷۸/غ PIR ۲۸۷۹
رده‌بندی دیوپی	۸۱۶/۲۳
شماره کتابشناسی ملی	۴۱۷۵۴۳۱

نام کتاب: کیمیای جان جان (گزارش چهار قصیده از دیوان خاقانی شروانی)

مؤلف: دکتر احمد غنی پور ملک‌شاه، دانشیار دانشگاه مازندران

ویراستار علمی و ادبی: دکتر مرتضی محسنی، دانشیار دانشگاه مازندران

طراح جلد: نبی الله واحدی

ناشر: اندیشه برتر

شمارگان: ۱۰۰۰



Andishebartar Publication

andishebartar@gmail.com

نشانی: تهران، صندوق پستی ۳۱۴-۱۴۳۹۵

«کلیه حقوق قانونی برای ناشر محفوظ است»

چاپ نخست: تابستان ۱۳۹۵

چاپخانه: پیام

شابک: ۹۷۸۹۶۴-۹۳۳۳۹-۶۰

قیمت: ۲۰/۰۰۰ تومان

ردیف	عنوان	مصراع نخست قصیده	صفحه
—	درباره خاقانی		۱۱
۱	صبح خیزان	صبح خیزان کاستین بر آسمان افشاندہ اند	۲۸
۲	حرر الحجاز	شبروان چون رُخ صبح، آینه سِما بیند	۹۸
۳	عندلیب جان‌ها	ای عندلیب جان‌ها! طاووسِ بسته زیور!	۱۵۸
۴	پیر تعلیم	مرا دل، پیرِ تعلیم است و من، طفلِ زبان‌دانش	۲۰۶
—	—	(قصاید بدون گزارش)	۲۸۸
۵	حمایل فلک	صبح از حمایلِ فلک آهیخت خنجرش	۲۸۹
۶	آلمان!	آلمان! ای دل که وحشت، زحمت آورد، آلمان!	۳۰۲
۷	سنت عشاق	سنت عشاق چیست؟ برگِ عدم ساختن	۳۱۰
۸	خوان عزت	صبح خیزان بین به صدرِ کعبه، مهمان آمده	۳۱۳
۹	منابع و مآخذ		۳۲۵

درباره خاقانی شروانی

أفضل الدّین بدیل بن علی نَجّار شروانی از معروف‌ترین و تواناترین شاعران قرن ششم و از نام‌آوران شعر فارسی است که در سال ۵۲۰ ه. ق. در شروان، دیده به جهان گشود و به همین سبب، کلمه «شروانی» با تخلص او همراه بوده است. تذکره‌نویسان، نام خاقانی را «ابراهیم» نوشته‌اند؛ ولی خود وی، نامش را آن چنان که در سروده‌هایش ذکر کرده، «بدیل» خوانده است؛ چنان که گفته:

بَدَل، من آمدم اندر جهان، سنایی را بدان دلیل، پدر، نام من، بدیل نهاد
(دیوان، قطعات، ص ۸۵۰)

وی در زمان متأخر به «أَفْضَلُ الدّین» شهرت داشت و معاصرانش نیز او را بیشتر به این لقب می‌شناختند و همین لقب هم در اشعارش در موارد زیاد آمده است. خاقانی در میان سروده‌هایش، خود را «أَفْضَلُ شَاعِرَان» می‌دانسته و به این لقب خود می‌بالیده است. خود او در اشعارش چنان می‌گوید:

أَفْضَلُ أَرْزَاقِ فُضُولِهَا رَأَى نَافِلُ أَفْضَلُ بِهِ جَزْأَضِلْ مَنَهِيدُ
(دیوان، قصاید، ص ۱۷۳)

ابوالقلائی گنجه‌ای از شاعران هم‌عصر خاقانی، شعر زیر برای او لقب «أَفْضَلُ الدّین» را به کار برده است:

تو، ای أَفْضَلُ الدّین! اگر راست پُرسی، به جان عزیزت که از تو نه شادم
(تاریخ ادبیات در ایران، ص ۷۷۶)

سخنور نامی شروان در آغاز شاعری، تخلص «حقایقی» را برای خود برگزیده بود و تنها در چند مورد از اشعارش، این تخلص را به کار گرفت:

چون کار به کعبتینِ عشق افتد، شش پنج زَنَش، حقایقی باید
(دیوان، غزلیات، ص ۵۹۲)

اما پس از آن که با ابوالعلائی گنجه‌ای، آشنا شد و با کمک وی به دربار خاقان شروان، منوچهر شروان‌شاه راه یافت، تخلص «خاقانی» را برگزید و این نام را فراوان در سروده‌هایش به کار گرفت. منوچهر شروان‌شاه، فرزند فریدون، معروف‌ترین پادشاه خاندان خاقان و مُلقَّب به «خاقان اکبر» بود که شاعر، تخلص خود را از نام این پادشاه گرفته بود.

شروان، زادگاه خاقانی از شهرهای آران بود که بنای آن را به انوشیروان، یکی از پاشادهان هخامنشی ساسانی، نسبت داده‌اند. هرچند شاعر، بارها در سروده‌های خود از سرزمین و زادگاهش یاد کرده است، گاهی از شروان، دلتنگی نشان می‌داد و آن شهر را نکوهش می‌کرده و آن را «سرای ستم و سرزمین تیرگی‌ها» و «جایگاه بدی» خوانده است:

کَاندَر ظُلُماتِ خاکیِ شروان،
اشعارِ من است آبِ حیوان
(ختم الغریب، ص ۲۳۲)

عیبِ شروان مگن که خاقانی هست از آن شهر کابتدایش، شَر است
(دیوان، ص ۶۸)

پدر خاقانی، علی، در شهر شروان، پیشه درودگری (نختری) داشت و شاعر نیز در قصیده‌های خود، پدر را به «آزره‌نری» ستوده است:

صانعِ زرینِ عَمَل، پیرِ صَناعت، علی
کز یدِ بیضا گذشت دستِ مَلِّ رانِ او
(دیوان، ص ۳۶۴)

شیخ مهندس لقب، پیرِ دُرُوگر، علی
کاآزر و اقلیدس اند، عاجزِ بُرهانِ او
(دیوان، ص ۳۶۵)

هرچند پدر خاقانی از سواد، بهره‌ای نداشت، در پیشه خود و ظرافت کار و هنر و صنعت، مهارت خاصی داشت. آنگاه که پدرش از وی خواست که در شغل

دروذگری به او کمک کند، از او رنجیده خاطر گردید و در شعرش، او را سرزنش کرد و ظاهراً همین ناخرسندی از پدر و از پیشه او، سبب شد که درودگزاده شروان، سواد بیاموزد و درس بخواند و حتی در تحصیل دانش و ادب رایج زمان خود اهتمام ورزد.

مادرش نیز کنیزکی مسیحی بود که در جنگ‌های صلیبی از سرزمین روم به شروان آورده شد و در این سامان به اسلام گرایید و همسر علی نجار شد. وی مادر خویش را که پیشه «طباخی» نیز داشته است، بسیار عزیز می‌شمرد و همیشه از وی به نیکی و ستایش یاد می‌کرد و از وابستگی او بود که در شروان می‌ماند:

عذر من دانید کاخیر ای سب‌مارم هدیه جانم، روان دارید بر دست صبا

(دیوان، ص ۲)

هستم ز پی غذای مادر ملباخ نسب ز سوی مادر

(ختم الغرایب، ص ۲۱۲)

در جای جای دیوان خاقانی، اطلاعات دقیق و نزدیکی از آیین نسطوری^۱ وجود دارد که پیداست آیین مادر، شاعر را واداشته است. در ادب مسیحیت، مطالعه و تحقیق نماید و از این طریق با اصطلاحات آن فرهنگ، آشنا گردد؛ البته نزدیکی شروان با ارمنستان، ابخاز و همسایه بودن با کشورهای مسیحی نشین آسیای صغیر در استفاده خاقانی از اصطلاحات مسیحیت، بی‌تأثیر نبوده است:

نسطوری موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش

^۱- نسطوری: یکی از فرقه‌های مسیحی که پیروانش بیشتر در ایران، عراق، سوریه و لبنان و به ویژه در میان آسوریان هستند. آنان به ربانیت حضرت عیسی (ع) اعتقاد ندارند و می‌گویند که آن حضرت از مادر زاده شده است.

مولد، بُده خاک ذوعطابش فلیقوسِ الکیسر، بابش ...
 بگریخته از عتابِ نسطور آویخته در کتابِ مسطور
 (ختم الغرایب، صص ۲۱۷ و ۲۱۸)

هنگامی که خاقانی از پیشنهاد پدر، دلگیر شد، نزد عموی خود، کافی الدین عمر بن عثمان رفت که مردی حکیم، فیلسوف و طبیب بود و در آنجا به تحصیل علم و دانش پرداخت. وی برای خاقانی، پدری مهربان و استادی راهنما بود و خاقانی همواره در سروده‌هایش از وی به نیکی یاد کرد:

بگریخته بر زبیر خذلان در سایهٔ عمر بن عثمان
 هم صَدرم و هم امایر هم غم صدرِ آجل و امامِ اکرم
 زاین غم به من، آن شراب سیده است کز قُرسِ خور، آب و خاک دیده است
 او، سیمرغی نمود در حال در زیرِ پَرَم گرفت چون زال
 آورد به کوه قافِ دانش پرورزد مرا به آشیانش
 (ختم الغرایب، صص ۲۱۹ و ۲۲۰)

خاقانی در حمایت تربیتِ عمویش بر پیشِ علم زمان خود، تسلط یافت. به دلیل همین پیشرفت و نبوغ، عمویش، کافی الدین عمر لقب «حَسَّانُ الْعَجَم» را به او داد؛ لقبی که بیشتر در اشعارش آمده و آن را به مناسبتِ مَلاَئِیِ رسولِ اکرم - صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در برابر «حَسَّانُ الْعَرَب» که مدّاح پیامبر بوده، یافته است؛ چنان که خود می‌گوید:

چون دید که در سخن، تمامم حَسَّانِ عَجَمِ نهاد نامم
 (ختم الغرایب، ص ۲۲۲)